

جوامع الحکایات

نقدی بر « نقد و تحلیل جوامع الحکایات »

چون حقیر وظیفه دار تصحیح قسم سوم کتاب مستطاب جوامع الحکایات به عنوان پایان نامه تحصیلات دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی، و طبعاً ناگزیر از تحقیق در حال و کار عوفی است، لذا هر جا که نکته‌ای از او نشان دهند بسر میدود تا آنرا بشور و شوق مطالعه کند.

چند روز پیش دوستی مرا بشماره خردادماه مجله سخن، و مقاله آقای دکتر جعفر شمارا استاد دانش سرای عالی، که با عنوان « نقد و تحلیل جوامع الحکایات » درخشش جاذب و چشم‌گیری داشت، رهنمونی کرد. از آن جهت که تاکنون تحت این عنوان ادبای ما کمتر چیزی نوشته‌اند با حرص فراوان بمطالعه پرداختم تا دری از مجهول بعالم معلوم بگشایم، اما در سراسر مقاله هیچ دقیقه‌ای که نشان غور و استقصای شخص ایشان در این کتاب باشد بچشم نیامد. تمام مقاله همانهایی بود که پیش از این در لابلای کتب دیده و خوانده‌ایم الا اینکه با کمال تعجب در یکی دو مورد بتوهم و شبهه مبتلا شدم چون مطالبی خلاف آنچه یقین داشتم بنقل ایشان از استاد بزرگوار ودانشمند آقای دکتر معین (۱) اظهار شده بود.

اساساً باید عرض کنم که مقاله ایشان سلسله منقولاتی است که گاهی هم به دو واسطه به گوینده نخستین میرسد. این محققان عبارتند از، مرحوم قزوینی، آقای دکتر معین، آقای دکتر زرین کوب، و آقای دکتر نظام الدین ایران شناس هندی که بیش از دیگران در باب جوامع الحکایات زحمت کشیده و حاصل تحقیقاتش در کتابی بزبان انگلیسی بنام معرفی جوامع الحکایات و لوازم الروایات سدیدالدین محمد عوفی توسط اوقاف گیپ چاپ شده است، آقای دکتر شعار هم بنقل آقای دکتر معین از ایشان مطالبی ذکر کرده اند البته اگر در نقل این روایات جانب دقت و امانت رعایت شود سعی نویسنده در جمع و تلفیق آنها مشکور است و خوانندگان را هم فایده‌ای ملحوظ، ولی جناب شعار با کمال تأسف در این نقلیات دچار گونه‌های شتاب زدگی شده و اشتباهی هم بروایت تعلیقات چهارمقاله به دکتر معین نسبت داده اند و بنده که بخاطر وظیفه دانشجویی چند سالی است در این کتاب منغمم و از پاره‌ای راهنمائیهای آقای دکتر معین هم در این باب بهره مند شده‌ام دریغ است از این استاد دقیق موشکاف که با وجود آمدن شد نفس، چشم جهان بینش بخواب رفته، و درک و دریافت دقیقش از تصرف در عالم ما باز مانده تا از خود دفع شبهه کند، مدافعتی ننموده باشم. در حقیقت داعی اصلی من از پاسخ بمقاله آقای شعار فقط و فقط دفاع از فرط امانت و دقت استاد معین در تحقیقاتی است که انجام داده اند و لاغیر، و در تلو توضیح این اشتباه سزاوار دانست بسایر مسامحات و اشتباهات این مقاله نیز اشارتی بشود.

* امیر بانو فرزند استاد امیری فیروز کوهی و همسر دکتر مصفا استاد دانشگاه در فضیلت و دانش خود استادی است عالی مقام، و مخصوصاً در میان زنان دانشمند امروز ایران کم مانند ولی بی‌دعوی و بی‌سروصدا. خوانندگان محترم را به مقاله دقیق و تحقیقی وی توجه می‌دهد. ۱- این مقاله پیش از فوت مرحوم دکتر معین نوشته شده. (مجله نیما)

در پیشانی این مقال نوشته اند : « مردی بلند همت از گوشه قلعه بکر که شمس الدین التتمش پادشاه غوری بایارانش در آنجا تحصن گزیده بود پرتوی نافذ به جهان ادبیات انداخت » لابد این قسمت استنباط تاریخی خود ایشان است که شمس الدین التتمش غالب را بجای ناصرالدین قباچه مغلوب در قلعه بکر متحصن و محصور کرده‌اند ، والا اگر بگفته متهاج سراج جوزجانی در تاریخ طبقات ناصری و عوفی در مقدمه جوامع الحکایات نظر میکردند میدانستند که ملک ناصرالدین قباچه از مالیک سلطان شهاب الدین غوری و حکمران سند و مولتان پس از اینکه مقر حکومتش اچه به محاصره شمس الدین التتمش که او هم از مالیک سلطان غوری و مؤسس سلسله شمسیه دهلی است در آمد ، خزائن و اموال و حشم را بقلعه بکر که حصن مستحکمی در وسط رود سند و به تعمیر عوفی پنج آب (۱) است برد و در آنجا تحصن گزید ، التتمش که اچه را در محاصره داشت وزیر خود نظام الملک جنیدی را بتعمیر ناصرالدین بقلعه بکر فرستاد و در فاصله بین دو جمادی هر دو حصار بدست سلطان و وزیر گشوده شد و ناصرالدین بی‌تساب از تحمل شکست و تنگت بخدمت رفتن باغوش آبهای سند پناه برد و از رنج حیات رسته شد (جمادی الثانی ۶۲۵ هجری) و حشم و اموالش بدست سلطان التتمش افتاد . سدیدالدین عوفی که از چادران در گاه ناصری و حصاریان قلعه بکر بود با تعویض چهره حکومت ، بلباس گداهکاران و عذر خواهان ، به درگاه رفت و گریان از تقصیر بخدمت نرفتن ، جایی در دل سلطان برای خویش نشود ، و همان گونه که از دست مغول و بامید بدست آوردن جاه و مال قبل از ۶۱۷ از خراسان بخدمت ناصرالدین شتافته بود و تا این سال (۶۲۵) از خوان نعمات او برمی خورد و دامن از جود و سخایش پر میکرد بقیه عمر را هم بستایش التتمش و وزیرش نظام الملک جنیدی بسر آورد و کتاب جوامع الحکایات را که بگفته خود (۲) بخواش قباچه طرح ریخته بود بمدح نظام الملک محمد بن ابوسعید جنیدی مرتب کرد و قوام بخشید . و هم او در مقدمه این کتاب و در بعض ابواب از جمله پایان باب دهم از قسم سوم که در مذمت خلف و عده و نقض عهد است زبان به نکوهش مخدوم سابق و بیان خلاف و نقض عهد او گشود چندانکه دل هر خواننده صاحب فضیلتی را که از مطالعه مقدمه لباب الالباب در ستایش وزیر سلطان قباچه فارغ گردد و به دیباچه جوامع الحکایات بپردازد از این بی وفائی و بی‌اعتباری و ابن‌الوقتی (۳) بدرد می‌آورد ، و داغ سست عهدی و سرد مهری جاودانه برپیشانی مؤلف جوامع الحکایات زده میشود .

نمیدانم آقای شمار که عوفی را بصف بلند همتی ستوده‌اند بدین نکته واقفند یا نه؛ شاید مقصود ایشان از بلند همتی در اینجا حوصله و همت عوفی است در تهیه و تدوین کتابی به وسعت و عظمت جوامع الحکایات ، که البته همت و بلند نظری در تألیف و تصنیف هم خود از اقسام همت است و وجهی دارد .

در قسمت بعد که بسودمندی کتاب جوامع و مرجعیت آن اشاره کرده‌اند اگر تحقیقات دکتر نظام الدین را مطالعه می‌کردند چه آسان می‌توانستند از چندین صفحه سخنان او لاف‌دو سه مورد برای مقاله خویش بیابند تا به آن بیت منصور اسفزاری معاصر عوفی که در ستایش

۱- کشتی‌ها را برینج آب برانند چنانکه بحسن بکر رسید ، دیباچه جوامع الحکایات .

۲- مقدمه لباب الالباب . ج ۱ ص ۱۵ - کب .

۳- همچنانکه قافانی مداح حاج میرزا آقاسی پس از عزل او زبان بدم حاجی ومدح امیر

کبیر گشود :

که مؤمنان متقی کنند افتخارها

بجای ظالم شقی نشست عادل تقی

سماحت و جوانمردی اوست نه بیان فایده و عظمت جوامع الحکایات حاجت استشهاد نباشد .
 برای برخی از داستانهای جوامع الحکایات که از شهامت گفتار و کردار مؤلف حکایت می‌کند
 آقای دکتر شعار از کتابی دیگر داستان مشابهی مثال آورده اند ولی نام کتاب را متذکر نشده
 و خواننده مشتاقاً را به مقاله آقای دکتر محبوب در دوره ۱۵ مجله سخن راهنمایی کرده اند .
 خوب بود نام کتاب را که حتماً دوسه کلمه ای بیش نیست و بخلاف گمان ایشان چیزی بطول کلام
 نمی‌افزاید در این جا ذکر می‌کردند . همین سهل انگاری در خصوص داستان محتسب بلخ که
 بقول نویسنده در باب شانزدهم جوامع الحکایات آمده صادق است و معلوم نیست این باب شانزدهم
 مربوط به کدام قسم است لابد آنکه علاقه مند بخواندن این داستان می‌شود باید باب شانزدهم
 هر چهار قسم را زیر و رو کند تا بمطلب مورد نظر برسد .

در جایی نوشته اند که : « به عقیده عوفی نتیجه گیری از حکایت به عهده نویسنده است . »
 بنظرم ایشان نتیجه گیری از داستان را فقط در قالب‌هایی از این قبیل : « و این حکایت مرعلاً
 را تنبیه است » و « هر که سخن بزرگان نشنود بدو آن رسد که به . . . رسید » عاقلان باید که
 ازین داستان بیندیشند « منحصر می‌دانند ، مگر تقسیم کتاب را به صد باب و تخصیص باب را به بیان
 مقصودی واحد فراموش کرده‌اید؟ عوفی حکایاتی که ذکر می‌کند در حقیقت شواهدی هستند بر اثبات
 ادعای نویسنده که در ابتدای هر باب عنوان کرده است . مثلاً در باب حسد که می‌نویسد صفتی مذموم
 است تمام حکایات شاهد است برای نمایاندن مذمت حسد و نتایج و تبعات آن ، و خواننده از
 عنوان هر باب بحدس نتایج حکایات را پیش بینی می‌کند ، و در حقیقت داستانها برای تمثیل و
 استشهاد آورده شده است ، و البته باب نتیجه گیری هم بر خواننده مسدود نیست .

خوب بود آنجا که نوشته اید ، « عوفی از اظهار عقیده در بیان تاریخ و انتقاد وقایع
 تاریخی هم خودداری نمی‌کند » خواننده را به این بیان آقای دکتر معین که می‌فرمایند :
 « عوفی در جوامع الحکایات گاه روح انتقادی خود را نشان می‌دهد و داستانهای عجیب و
 غریب را غیر معقول می‌داند » (۱) مراجعه می‌دارید .

سخن که بعظمت و شهرت جوامع الحکایات می‌رسد نویسنده مقاله باین عبارت : « کتابش
 چنان شهرتی پیدا کرده که مورد توجه سلاطین عثمانی قرار گرفته است و بنا بر آنچه صاحب کشف
 الظنون نقل می‌کند سه ترجمه ترکی و نیز « مختصری » از آن بوجود آمده است که تنها یکی
 از ترجمه‌ها موجود است » بسنده کرده‌اند . در حقیقت بیان این مطلب بیشتر نشانه علاقه جناب
 شعار است بزبان ترکی . شاید بهتر بود برای اثبات اعتبار جوامع بخلاصه ای از تأثیر آن در
 نویسندگان بعدی و نقل اقتباسی که مؤلفان قریب بیست کتاب از آن کرده و نیز استفاده ای که
 مستشرقین از آن برده اند و همه در کتاب دکتر نظام الدین مستوفی تقریر افتاده است ، اشارتی
 می‌فرمودند . همچنین در جایی که از تأثیر جوامع الحکایات از اعراض الریاسه و قابوس نامه سخن
 گفته اند اگر جای حکایات مقتبس از این دو مأخذ را در چهار قسم جوامع نشان میدادند بسیار
 مفید و در خور بود .

سخن که سبک عوفی می‌رسد از این عبارت آقای دکتر شعار « عوفی اگر هم در لباب
 الالباب خود سبکی خاص دارد و رنگی از تکلف و تصنع در سراسر کتاب مشهود است در جوامع
 صاحب سبکی نیست زیرا مسلماً همه داستانها پرداخته قلم او نیست و گاه داستانی عیناً از کتابی
 فارسی نقل شده است » خواننده بنام کلام مرحوم بهار در جلد سوم سبک شاسی صفحه ۳۸ می‌افتد

که می‌فرماید، سبک حقیقی عوفی را از لباب‌الالباب بهتر می‌شود به دست آورد چه در جوامع - الحکایات درست معلوم نمی‌شود که فلان حکایت از قلم خود اوست یا از کتابی فارسی عیناً نقل شده است. از قضا عبارتی هم که ایشان برای تکلف و تعقید جوامع مثال آورده‌اند، «سواران مرد افکن در زیر بیشه رماح چون شیران گرسنه روان شدند الخ» بعینه همان است که مرحوم بهار در دنباله بحث خود راجع به سبک این کتاب (در همان صفحه ۳۸ جلد سوم سبک‌شناسی) از عوفی نقل کرده است، «سواران مرد افکن خصم شکن که جهان‌گشائی وعد و بندی پیشه ایشان بود در زیر بیشه رماح چون شیران گرسنه روان شدند . . . الخ»

همه محققان در اینکه آثار عوفی منحصر است به لباب‌الالباب، جوامع الحکایات، ترجمه فرج بعدالشنه و مثنوی مدایج السلطان اتفاق نظر دارند و هیچکس اثر دیگری را باو نسبت نداده است، نویسنده مقاله در شرح آثار او از ترجمه فرج بعدالشنه که بعضی از قسمت‌های آن در باب هفتم قسم چهارم جوامع الحکایات نقل شده و دکتر نظام‌الدین هم دو نسخه از قسمت آخر این ترجمه را در کتابخانه دولتی هند دیده است (۱) نامی نبرده و بجای آن دو اثر دیگری بنام «تاریخ ترکستان» و دیگری «خواص الاشیاء» را بنقل از تعلیقات چهارم مقاله بدو نسبت داده است. با وجود اعتقاد راسخ به امانت و دقت و وسواس آقای دکتر همین از این کلام جزم و قطع نویسنده مقاله به شبهه افتادم و البته پس از مراجعه روشن شد که سخن ایشان خلاف واقع است و دکتر معین غیر از این نوشته (تعلیقات ص ۲۲۹ و ۳۳۰). اولین کسی که بنام تاریخ ترکستان و نویسنده آن اشاره کرده است خود عوفی است در دو حکایت به دنبال هم از باب هفدهم (۲) قسم چهارم جوامع الحکایات که به ذکر روم و عرب و حبشه اختصاص دارد، منتهی در حکایت اول بنام تاریخ ماوراءالنهر «که دکتر نظام‌الدین (۳) می‌گوید باید همان تاریخ ترکستان باشد» و در حکایت دوم بصراحت بنام تاریخ ترکستان و نام مؤلف آن بدین عبارات، «مؤلف کتاب میگوید که خال من مجدالدین عدنان السرخستی رحمه الله علیه بجهت سلطان ابراهیم طمغاج خان تاریخی ساخت و ذکر ملوک مستوفی تقریر کرد، در آنجا مطالعه افتاد . . . الخ» (۴)

استاد معین هم همین مطلب را در تعلیقات چهارم مقاله در شرح مفصلی که برای ملوک‌خاقانین (ص ۲۲۸) نوشته است عنوان میکند و از قول علامه قزوینی هم تأییدی بر این مقال می‌افزاید (ص ۲۳۳) و می‌نویسد: این کتاب از آثار مجدالدین عدنان السرخستی طیب در بار قلج طمغاج خان در سمرقند و خال عوفی است. اثر دیگری هم بنام «خواص الاشیاء» که باز جناب شعار بنقل از تعلیقات استاد معین بر چهارم مقاله بعوفی نسبت کرده‌اند منسوب به همین مجدالدین عدنان است. در تعلیقات مطلقاً نامی از این کتاب نیست چون مناسبتی موجود نبوده است از این کتاب هم عوفی در جوامع الحکایات و در باب بیستم از قسم چهارم که در خواص طبیعی اشیاء آمده نام برده و مطلبی را از آن نقل کرده است. آقای دکتر نظام‌الدین در صفحه ۶۷ کتاب خود شرحی

۱- به نشانی، 456b - 459a ff [Ind. Off. 1432] در کتاب دکتر نظام‌الدین ص ۱۶۰

Introduction to the Jawamiul - Hikayat of Mohammad Awril

۲- دکتر نظام‌الدین ص ۱۰ ص ۴۴ جای حکایت اول را در باب هفتم نوشته است که مسلماً غلط مطبعی است.

۳- دکتر نظام‌الدین ص ۷ ص ۴۴

۴- نسخه خطی جوامع الحکایات متعلق به مجلس شورای ملی ص ۵۴۱ نیز همین حکایت در تعلیقات چهارم مقاله ص ۲۲۹ ذکر شده است.

نوشته اند که ترجمه اش اینست. « مجدالدین عدنان دائمی عوفی وطیب دربار سلطان قلیج طمناج خان ابراهیم الحسین در سمرقند کتابی در خواص طبی اجسام نوشته که عوفی آنرا خوانده و نسخه‌ای هم از روی آن نوشته بود و در جوامع در باب بیستم قسم چهارم از مطالب آن استفاده کرده است. در حکایتی در همین باب گوید، « وقتی جماعتی از شعرا و ندما در خدمت نسرۃ‌الدین عثمان ارسلان خان نشسته بودند و مؤلف کتاب محمد عوفی در خدمت ایشان بود و یکی از ندما شعر منصور منطقی روایت می‌کرد تا بدین بیت رسید که گفته است :

بسان مرد ایرانی به تبت باغ اندر گلی بشکفت خندان

سلطان فرمود که : « تخصیص ایرانی در تبت از فایده‌ای خالی نتواند بود » و هر کس در آن بقوت طبع کلمه‌ای بگفتند ، بنده اگر چه بخدمت قریب‌العهد بود اما کتابی در خواص اشیاء که خال او مجدالدین عدنان تألیف کرده بود آن را در قلم آورده بود و معانی آن ضبط کرده ، گفت معنی بیت مقصود آن است که در ولایت تبت سنگی است و از انواع مغناطیس که آنرا حجرالباخت خوانند و آن سنگی است در غایت لون و صفا و روشنی و ضیا (۱) و خاصیت او آنکه هر که او را ببیند در خنده آید و البته خنده خود را نگاه نتواند داشت تا آنگاه که او بعیرد و اگر چه او محجوب شود همچنان می‌خندد و چنین گویند که اگر مردمان تبتی آن سنگ را ببینند البته آن خنده در ایشان حادث نشود ، و اگر غریبی بیند برو خنده افتد، و این خاصیت او را جز با غریبان نیست الخ (۲) .

آقای شمار برای ذکر شاعری عوفی مقدمه‌ای ساخته اند و سپس نتیجه‌ای که خواننده انتظار آن را ندارد ، نوشته اند ، « عوفی مردی صاحب ذوق و نقاد بوده است چنین مرد با ذوقی طبعاً شعر هم می‌سروده است و اشعاری از قصیده و قطعه که از او در لباب و جوامع نقل شده او را در ردیف شاعران متوسط قرار می‌دهد »

حقیقت اینکه خواننده پس از آن مقدمه در باب سخن شناسی و خوش ذوقی عوفی ابدأ حاضر نیست او را شاعر متوسطی ببیند . بمقیده من شاعر متوسط شدن و در حد شاعری عوفی قرار گرفتن احتیاجی به ذوق و سخن شناسی ندارد ، باین دلیل اگر از مقدمه کلام صرف نظر می‌شد و فقط به بیان شاعری می‌پرداختند نظم منطقی کلام بهتر بود .

نیز حضرت ایشان در حاشیه شماره ۹ در خصوص باب چهارم از قسم اول توضیح فرموده‌اند ، « باب چهارم از قسم اول که در حدود یک چهارم تمام کتاب است » نمیدانم این یک چهارم توضیح باب چهارم است یا قسم اول ، اگر مقصود باب چهارم است که در حقیقت باید می‌گفتند یک صدم تمام کتاب یا اندکی بیشتر ، چون به نسبت بعض ابواب دیگر چند حکایتی اضافه دارد ، و اگر مراد تخمین حجم قسم اول است باز هم بی‌لطفی کرده‌اند چون قسم اول این کتاب مطابق نسخه شماره ۷۵ کتابخانه ملی پاریس در فهرست بلوشه بشماره ۲۰۴۵ تقریباً برابر با نصف تمام کتاب است . شاید مقصود نویسنده از ابهام بخشیدن به این جمله نمایش عظمت کار خودشان باشد که باب چهارم قسم اول را تصحیح می‌فرمایند . والله اعلم .

در پایان این مقال از اعتذار از دو کس ناگزیریم . نخست خواننده که دقایقی از دقت عزیز را بخواندن این سطور بباد داد ، دیگر استاد محترم آقای دکتر شمار که دفاع از دقت و امانت استاد عزیزم معین مرا بوادی جسارت بایشان کشاند .

۱- در باب این مغناطیس مقدسی وزکریای قزوینی هم سخنانی نوشته‌اند چنانکه نظام‌الدین در کتاب خود ص ۶۸ بدانها اشاره کرده است .

۲- لباب‌الالباب جلد اول ص ۱۷۹ - ۱۸۱